

هو العليم

تأثير فراغت قلب بر روى نفس

شرح حديث عنوان بصرى - فراغت قلب در مقابل دستورات اولياء الهى - جلسه ۱۵۴

بيانات

آيت الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهرانى
قدس الله سرّه

أعوذبالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّى الله على سيّدنا و نبينا ابي القاسم محمّد
و على آله الطّيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

در مجلس گذشته خدمت رفقا عرض شد که پس از اینکه امام صادق علیه السلام مطالبی را به عنوان بصری فرمودند به درخواست عنوان، مطالب جدیدی را اضافه کردند و فرمودند که من تو را به نه چیز توصیه می‌کنم و به این نه چیز باید کاملاً عمل کنی و ترتیب اثر بدهی که این نه چیز وصیت من است به کسانی که می‌خواهند راه خدا را بروند این کلام امام صادق علیه السلام.

عنوان می‌گوید من قلب خودم را خالی کردم و فارغ کردم و از خطورات بیرون آمدم و تخیلات و توهمات را کنار گذاشتم و پیش فرض‌ها را به کناری نهادم این‌ها را خوب ما داریم اضافه می‌کنیم معنای فرغت قلبی همین چیزهایی است که عرض می‌شود مخصوصاً مسئله پیش فرض که بسیار مسئله مهمی است چرا من این کارها را کردم؟ چرا؟ چون در خدمت امام صادق علیه السلام نشستم مگر کسی می‌تواند در خدمت امام بنشیند و با خودش پیش فرض هم داشته باشد؟ در خودش ذهنیتی نسبت به مطالب داشته باشد؟ در خودش جایی برای تخیلات و توهمات خودش باز کرده باشد؟ معنا ندارد این متناقض با هدف و قصد و مقصودش می‌باشد، راجع به این مسئله خدمت رفقا مطالبی عرض شد.

و به نظر می‌رسد که صحبت به این جا رسید که انسان در مواجهه‌ی با حق و با مطالب اولیاء دین نه با هرکسی و هر آوازی! نه، در مواجهه‌ی با اولیاء دین و کلمات حق باید قلب خود را همیشه فارغ کنند اگر فارغ نکرد اگر قلب خودش را خالی نکرد اگر یک احساس نگرانی در دل خودش باقی گذاشت اگر ذهنیاتی در دل خودش نگه داشت که اگر مطلب این طور باشد خوب است اگر این طور نباشد بنشینم برایش جوبی پیدا کنم بنشینم برایش یک مطلبی این طرف و آن طرف دست و پا کنم بنشینم برای کاری که انجام دادم، برای آن کار یک محملی قرار بدهم تا بتوانم تا حدودی خود را تبرئه کنم اگر این طور باشد شیطان از همان جا وارد می‌شود و حسابش را می‌رسد.

از همین نقطه شیطان، نه این که وارد می‌شود، وارد شده، یعنی شیطان آمده قسمتی از قلب او را گرفته و آن گرفتگی قلب باعث می‌شود پوششی بر روی فکر و عقل، قوای عاقله و نفس و وجدان او بیفتد، حال آن پوشش متفاوت است گاهی اوقات پوشش خیلی رقیق و نازک است، بعضی از لباس‌ها هستند مثل لباس‌های نایلونی وقتی که هست آن طرفش پیداست خب این خیلی رقیق است بعضی نه! یک مقداری آن پوشش

ضحیم تر است و کمتر پیداست گاهی اوقات ضحیم تر می شود گاهی اوقات از این قماش ها و پارچه های کلفتی که با آنها خیمه درست می کنند از این ها انسان می اندازد روی قلبش که دیگر اصلاً منفذی باقی نمی ماند یعنی بعداً که تیر آهن کشی می کند و بتون می ریزد خب آن دیگر مطلب به جای دیگری می رسد آن ها دیگر اصحاب ابوبکر و عمرند دیگر بتون کشی کردند قشنگ محکم، بحمدلله امروزه از این اصحاب هم پیدا شدند ها! از همین علماء شیعه که کمر به هدم قواعد مسلمانی شیعه بستند، میگویند سقیفه ی بنی ساعده به مصلحت اسلام بوده! خاک بر سرتان کنند سقیفه ی بنی ساعده که آمد در مقابل امیرالمؤمنین و بر خلاف آیه ی قرآن، **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** المائدة، ۳ و آیه ای که می فرماید **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** المائدة، ۶۷، این ها مثل اینکه اصلاً کورند یعنی اصلاً انگار قرآن را نخوانده اند خدا کور می کندها! کور می کنه طرف ۹۰ سال سنش هست معمم است، می آید قضیه ی غدیر را میگوید پیغمبر یک توصیه ای کرده ولیکن سقیفه ی بنی ساعده به مصلحت اسلام بوده و از باب ترتب از باب همین قواعد اصولی هم که دو سه تا خواندند آن را هم نفهمیدند عوضی خواندند از باب قاعده ی ترتب و ...، وقتی که مصلحت اسلام اقتضا می کند خب چه اشکالی دارد حالا مردم به آن کیفیت نتوانستند حالا عیبی ندارد این هم خودش یک مطلبی است و خدای متعال افکار جامعه را ارج می نهد اجماع مسلمین را ارج می نهد هیچ اشکال ندارد ابوبکر و عمر بیایند به جای امیرالمؤمنین بنشینند! چه عیب دارد؟ خیلی هم خوب است! بسیار خوب است! ان شاء الله خدا با همان ها محشورت بکند تا این که بفهمی اوضاع چه خبره، شما به جای اینکه عمامه ی شیعه را بر سرت بگذاری بیا بگو من سنی هستم مردم هم تکلیفشان را با تو می فهمند هیچ کس هم با تو کاری ندارد الان میلیون ها سنی در دنیا وجود دارد کسی کاری به کار کسی ندارد آن ها برای خودشان، ولی یک عالم شیعه بیاید و بگوید که چی؟ سقیفه ی بنی ساعده، این به مصلحت اسلام است! نعوذ بالله دیگر باید بگویم آخرالزمان شده یا اینکه چی؟ بالاتر از این! اینی که در شیعه فقط به قرآن و عترت تمسک می کنند خلاف است، پس به چه کسی تمسک کنیم احق، به فتوهای ابوحنیفه تمسک کنیم؟! اینقدر آدم باید نفهم باشد؟!

مگر پیغمبر نفرمودند انی تارکم فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی^۱ مگر نفرمودند؟ پیغمبر بهتر می فهمید یا توی الاغ؟ کدام بهتر می فهمیدند؟ انی تارکم فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی کتاب خدا و عترت من و انهما لم یفترقا کتاب خدا از عترت من جدا نمی شود آن کسانی که مثل ابوحنیفه ها و عمر و ابوبکرها که جدا کردند باید پاسخگو باشند و انهما لم یفترقا حتی یردا علی الحوض تا این که در روز قیامت در حوض کوثر بر من وارد

^۱ بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیکم، ج ۱، ص ۴۱۳؛ المسترشد فی إمامة علی بن ابی طالب علیک السلام، ص

شوند یعنی هیچ برهه‌ای از زمان نخواهد آمد که این حکم الهی و وظیفه‌ی دینی و اعتقادی مردم بخواند تخلف کند، تا روز قیامت قرآن و اهل بیت، تمام شد این است مسئله، حالا آقا افاضه می‌فرمایند که نه! این کسانی که به دنبال قرآن و اهل بیت هستند این‌ها جمود فکری دارند! به به، واقعاً انسان نمی‌داند به حال این‌ها بخندد یا گریه کند؟ آدم بعد از یک عمر اینقدر خرفت بشود که اصلاً بدیهیات را هم بیاید انکار بکند.

و یا اینکه می‌آید از بنی‌امیه به عنوان مفاخر اسلام یاد می‌کنند، عالی‌تر شد! که این‌ها آمدند (بنی‌امیه) با از جان گذشته‌گی‌های خود اسلام را به سراسر دنیا پخش کردند! بله، کشتن امام حسین که مسئله‌ای نیست چیزی نیست بیخود کرده اصلاً امام حسین آمده در مقابل یزید اصلاً حق نداشته! کی گفته؟ خوب کرده! پسر پیغمبر را هم کشت خوب کرده! معاویه که به امام حسن سم داد بله حقش بود! برای چی امام حسن علیک‌السلام آمد با معاویه مخالفت کرد؟ برای چی؟ آن عبدالملک مروان و هشام بن حکم و هشام بن عبدالملک که آمدند به امام سجاد سم دادند به امام باقر و این حرف‌ها همه‌ی این‌ها کار خوبی کردند، این‌هایی که آمدند دین پیغمبر را برگرداندند و سال‌ها بر سر منبر امیرالمؤمنین را سب کردند و از جنازه‌های شیعیان امیرالمؤمنین مناره ساختند، حجاج بن یوسف ثقفی چه کار کرد؟ عبدالملک مروان چه کار کرد؟ این کشته‌ها را چه کسی انجام داد؟ جن‌ها آمدند انجام دادند؟ از کرات سماوی آمدند روی زمین؟ چه کسانی این کارها را کردند؟ بنی‌امیه مگر نکرد؟ هان؟ کتب اهل بیت را چه کسی آمد به دست آتش و نابودی سپرد؟ روایات اهل بیت را چه کسی آمد تحریم کرد؟ قتل‌ها و حبس‌ها و تبعیدهایی که بر اساس نقل روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) بود توسط چه کسانی انجام گرفت؟ حالا شده بنی‌امیه از افتخارات اسلام!

تازه می‌گویند ما شیعه هستیم و مسئولین وحدت بین شیعه و سنی، خب اگر این طور است قضیه، واقعاً اگر این طور است که برای وحدت، انسان بیاید از مسلمانات مکتب خودش دست بردارد خب می‌رویم با نصاری وحدت پیدا می‌کنیم ما هم می‌رویم یک پله بالاتر، اصلاً می‌گوییم پیغمبر چه کسی بود؟ نخیر! پیغمبر اصلاً بیخود آمد، آمد اختلاف انداخت در جامعه! همین مردم یهودی و نصرانی بودند خوب بود برای چی پیغمبر آمد؟ چرا آمد اختلاف انداخت؟ چرا چنددستگی انداخت؟ چرا اصلاً با یهود و نصاری وحدت پیدا کنیم می‌رویم با گبر و کمونیست‌ها و ملحدین وحدت پیدا می‌کنیم هر جا هر جنبنده‌ی دو پایایی که توی خیابون راه رفت او را در اغوش بگیرد هر کسی می‌خواهد باشد! قضیه این است که چی؟ ما همه چیز را بگذاریم کنار! وقتی همه چیز برود کنار چرا فقط در اسلام متوقف بشویم؟ در همه چی! چرا؟ رفقا می‌دانند حکم الامثال فی ما یجوز و فی ما لا یجوز واحد وقتی قرار بر این است که ملاک این باشد که ما از مسلمانات دست برداریم برای این که حریف را به خود نزدیک کنیم خب از همه‌ی مسلمانات دست برمی‌داریم که دیگر همه با هم آشتی کنیم با همه‌ی دنیا! حالا جالب است که این همه زور بر این قضیه زده شده از آن طرف چه قدر نزدیک شده؟ آن‌ها چقدر

از مطالب دست برداشتند؟ آخر احمق‌ها آدمی که یک کاری را انجام می‌دهد یک قدم میرود جلو طرف هم یک قدم می‌آید جلو، نه این که تمام زمین را واگذار بکند و او هم سر جایش بایستد و بگوید ما همینیم! از چند تا از حرف‌ها آن‌ها دست برداشتند؟ همین اهل تسنن؟

آن آقا در می‌آید می‌گوید که اصلاً فشار دادن دربه دختر پیغمبر و آتش زدن، این‌ها همه دروغ است! از آن طرف اهل سنت می‌آیند ما را مسخره می‌کنند و می‌گویند را شیعه الان متوجه شده که چه نسبت‌هایی را به شیخین می‌داده است! آن یکی هم از آن طرف می‌گوید که زیارت عاشورا هم جزء تقیه است! زیارت عاشورا هم که کشک است و سند ندارد! بسیار خوب! آن هم از آن طرف در می‌آید می‌گوید که حدیث و روایت عمر که گفت قلم و قرطاس نیاورید پیامبر نعوذ بالله نعوذ بالله دارد هذیان می‌گوید! این هم غلط است! عمر حاشا! کلاً! که یک همچین بزرگواری چنین نسبتی به پیغمبر بدهد! چون اگر این مطلب را قبول کنیم باید اصلاً در اسلام عمر شک کنیم و ما چون در اسلام عمر نمی‌توانیم شک کنیم پس بنابر این باید بگوییم این قضیه دروغ است! خیلی خوب! این هم از این طرف! بعد هم که دیگر امروز این افراد بنی‌امیه می‌شوند از مفاخر اسلام و دیگر سقیفه بنی‌ساعده می‌شود از باب ترتب و اینها، به مصلحت اسلام و تمسک به قرآن و عترت جمود شمرده می‌شود یعنی خشک مغزی و پوچ بودن مبانی و اعتقاد خب تمام شد و رفت! دیگر چیزی نماند الحمدلله وحدت خود به خود حاصل شد نه تنها وحدت بلکه ما جلوتر هم رفتیم چون تمام این مطالبی را که شیعه در مذمت خلفاء و اهل جور و بزرگان منحرف و محرف عامه نقل می‌کند، در کتاب خودشان هست! اراجع به ابوحنیفه آنقدر که ما در کتب خودمان داریم این مرد ملحد و محرف و معاند هست؛ در کتاب عامه و اهل سنت بیشتر است، درباره همین ابوحنیفه. حالا ما باید بیایم و اهل بیت را کنار بگذاریم؟ بله؟ اهل بیت را کنار بگذاریم و دنبال کی برویم؟ دنبال ابوبکر و عمر برویم که نمی‌دانستند... دنبال این‌ها باید برویم؟ می‌آیند سؤال می‌کنند که خدا کجاست؟ می‌گوید خدا تو آسمان‌هاست می‌گوید پس زمین خدا ندارد! می‌گوید پس بنزید بکشیدش! از این باید بیایم به فتوای این آقا تبعیت کنیم! اهل بیت را کنار بگذاریم این را بگیریم؟ ها؟

واقعاً اصلاً مسئله از حد گذشته! من نمی‌دانم چطور الان در یک همچین وضعیتی و مملکتی که مملکت شیعه اثنی‌عشری و مملکت امام زمان است این حرف‌ها همین طور بی‌سروصدا زده می‌شود و از این قضایا بی‌اعتنا داریم رد می‌شویم؟ حالا اگر یک همچین حرفی را عامه بزنند خب حالا آن‌ها مذهبشان و مکتبشان است و بعد افرادی که این‌ها خودشان مسئولیت برای وحدت دارند پا می‌شوند این حرف‌ها را می‌زنند آقا مگر قرار است برای وحدت همه چیز را از دست بدهید؟ هان؟ این چه حسابی است؟ چه کتابی است؟ یعنی امام زمانی وجود ندارد؟ صاحب اختیاری ما نداریم؟ همین طوری هر یاوه‌ای که هر کسی می‌گوید، به همین راحتی از آن رد بشویم؟ هر کسی هر مصاحبه‌ی چرندی و مزخرفی می‌کند این را بیایم پخش کنیم؟ یعنی چه؟ خب

من هم خیلی حرف‌ها بلدم بزنم، یک حرف‌های چرند و پرند و مزخرفی و فلان، حالا این را ما باید پخش کنیم؟ حساب و کتابی، یک قانونی نباید باشد؟ خلاصه این‌ها مطالبی است که خدای نکرده به واسطه‌ی اهمال در این مطالب عذاب الهی بر ما نازل نشود؟ این مسئله باید مورد دقت قرار بگیرد که غیرت خدا اگر قرار باشد بر این که بجنبند و صبر خدا لبریز بشود خلاصه دیگر احتمال همه چیز از همه جا می‌رود

عنوان می‌گوید من آمدم در قبال امام صادق علیه‌السلام قلب خودم را فارغ کردم یعنی خالی کردم که آن چه را که حضرت می‌گویند و می‌فرمایند آن کاملاً در مغز من قرار بگیرد کاملاً در ضمیر من و در قلب من جا باز کند و اثر خودش را ببخشد آن اثری که مترتب است آن اثر را ببخشد چرا؟ چون کلام، کلام امام صادق علیه‌السلام بود. در مقابل این هم هست‌ها! در مقابل این مطلب دیده شده است افرادی که در تحت یک شخصیت کاذب قرار می‌گیرند وقتی که مواجه با او می‌شوند قلب خود را از این طرفی فارغ می‌کنند یعنی هر چه او گفت آن می‌آید و در این قلب می‌نشیند و قلب را متحجر می‌کند

یادم هست در زمان سابق بعضی از این گویندگان و متکلمان منحرف، در بعضی از مجالس که خیلی هم شهرت پیدا کرده بودند و این‌ها، عجیب بود! افرادی که می‌رفتند پای صحبت این‌ها، به طور کلی اصلاً سیستم فکری آن‌ها تغییر پیدا می‌کرد اصلاً نمی‌شود دیگر با این‌ها حرف زد چشم‌های این‌ها حالتشان عوض می‌شد حالت خاص به خود می‌گرفت، طرز صحبت این‌ها عوض می‌شد برخورد اینها با افراد تغییر پیدا می‌کرد

یک وقتی من در یک مجلس افطاری که بود شرکت کرده بودم در همان موقع مرحوم آقا هم در آن جا بودند یکی در همان مجلس بود از اقوام هم بود از اقوام سببی او هم در همان جا حضور داشت من نگاه کردم دیدم چرا اینجوری است؟ البته مدتی بود ما ایشان را ندیده بودیم دیگر در مجالس مرحوم آقا شرکت نمی‌کرد همان مجالس روزهای جمعه شرکت نمی‌کرد. من نمیدانم چرا چشم‌هایش اینطوری است؟ چرا رنگ صورتش بر افروخته شده؟ چرا حالتش تغییر کرده؟ چرا نگاهی که به ما می‌کند با سابق فرق میکند؟ من نمی‌دانستم چه خبر است. وقتی که آن مجلس افطار تمام شد، قرار بود من بمانم، مرحوم آقا حرکت کنند و بروند مسجد، من قرار بود بمانم و بعد از یک ربع ده دقیقه بیایم همین که می‌رفتیم ایشان آهسته به من گفتند که در این جا توقف نکن و زود بیا به مسجد. ما نشستیم، ایشان رفتند و یک مرتبه یک سوالی پیش آمد و یک سوالی کرد و صحبت شروع شد و یک مرتبه متوجه شدم به‌به ایشان در این مدتی که در مسجد نمی‌آمد به حضور آن بزرگان می‌رسید و از مطالب آن‌ها استفاده می‌کرد فهمیدم، فهمیدم قضیه از چه قرار است! فهمیدم این تغییر شکل و تغییر حال و حالت جمود و آن حالت سفتی و سختی که الان در قلبش به وجود آمده مال چیه!

ما مشغول صحبت با این شدیم و غافل از این که مرحوم آقا به ما توصیه کردند زود مجلس را ترک کن و بیا و ما به حرف ایشان گوش ندادیم نشستیم با این به حرف زدن البته خب در آن صحبت او محکوم شد ولی

به اندازه‌ای پرخاشگر شده بود به اندازه‌ای اصلاً ... که اصلاً برای ما عجیب بود این اصلاً چرا این طور شد؟ چرا تغییر ماهیت داده؟ از انسانیت این بیرون آمده! شاید هم اگر قدرتی پیدا می‌کرد حساب ما را هم می‌رسید و دیگر مسئله را به طور کلی فیصله می‌داد، یعنی یک همچنین وضعیتی! تقریباً یک ساعت از این قضیه گذشت انگار نه انگار خیلی سفت و محکم روی حرف‌ها و روی مطالب چه تجلیل و چه تعریفی از آن شخص گذایی، من آمدم مسجد خب بر حسب ظاهر به وقت رسیدم برای این که قرار بود به منزل بروم و بعد بیایم ما آمدم مسجد دیدیم مرحوم آقا نشستند من آمدم تا ایشان یک نگاه به من کردند گفتند مگر بهت نگفتم در آن مجلس نشین یعنی از حال من و از وضعیت من البته خب آن‌ها که به نگاه کردن نیاز نداشتند گفتند همین یک ساعت برایت و ضرر داشت برای چی نشستی؟ به تو گفتم بیا. من که گفتم بیا! تو نشستی و این یک ساعت برای تو ضرر داشت اصلاً نباید با این‌ها حرف زد این‌ها دیگر بسته شده‌اند قلب این‌ها بسته شده. و عجیب که این‌ها یک قسمی بودند که دیگر نمی‌شد آن‌ها را عوض کرد نمی‌شد تغییر داد مگر این که حالا خدا به یک کسی یک لطفی بکند یه عنایتی بکند

از همان وضعیت و از همان مسیری که این‌ها جلو رفتند یکی یکی پرده‌ها پرده‌ها آمد و آن پرده‌ی رقیقی که در ابتدا بود تبدیل به یک پرده‌ی کلفت و ضخیمی شده بود که نه باران از آن عبور می‌کرد و نه نسیم دیگر از او عبور می‌کرد و باران وقتی که می‌آمد سرازیر می‌شد و می‌ریخت روی زمین، از این پرده عبور نمی‌کرد تا این که به درون پرده برسد، سفت و محکم! همین طور! باران دیدید می‌آید و میریزد؟ چرا؟ چون قلبش را برای او فارغ کرده قلبش را برای یک همچنین شخصیتی فارغ کرده از اول آمد جلو به جای این که بیاید یک همچنین شخصی که در این جا هست مطالبی را که او می‌گوید با او در میان بگذارد آیا مطالبی که ایشان راجع به این مسائل می‌گویند صحیح است؟ درست است؟ و تو که یک همچنین فردی به علمیت و معرفت و تقوا و صداقت می‌شناسی تو دیگر چرا؟

حالا یک کسی یک همچنین فردی را ندارد خب ندارد تو که همچنین کسی را می‌شناسی در یک همچنین موقعیتی، تو چرا نیامدی؟ تو چرا این مطالب را در میان نگذاشتی؟ تو چرا شیفته‌ی حال و شایعات و تبلیغات و جو شدی؟ تو چرا شیفته‌ی تعبیرهای جاذب و جالب و تو خالی و محرف و مقلب قلوب شدی؟ تو دیگر چرا؟ تو که کسی را داشتی تو که فردی را داشتی، خدا هم چه کار می‌کند خیلی خب حالا که تو این کار را می‌کنی تو یک پرده می‌اندازی ما ده تا رویش می‌اندازیم باشد عیب ندارد ببین کی جلوتر است؟ برو برو ما هم می‌ایم هوایت را داریم چندتا پرده می‌خواهی بیندازی؟ پنج تا ما هم پنجاه تا می‌اندازیم شد پنجاه و پنج تا، ما سخی هستیم بخل نداریم سخاوت داریم این طرف را می‌خواهی داریم آن طرف را هم می‌خواهی داریم هر دو جور در اختیار ما هست، بسته به اختیار خودت و به وضعیت خودت.

پس بنابراین این خطر بزرگ که برای سالک راه خدا و برای هرکسی، به خصوص سالک راه خدا هست این است که اگر در ابتدای مطلب و در اول راه و در اول مسئله کاملاً قلب خود را خالی نکند و برای خود جای خالی برای مطالب دیگر بگذارد برای خواست‌های خود جایی بگذارد برای انانیت و نفسانیت خودش جا بگذارد برای محبوبیت خودش در میان افراد، جای خالی بگذارد برای مواجهه جلوه دادن شخصیت خودش پیش دیگران، جای خالی بگذارد و به طور کلی برای خود محوری و نفس خود، جایی در کنار سایر مطالب بگذارد خطر این است که در مواجهه‌ی با حق از همان دریچه شیطان می‌آید و در مواجهه‌ی با حق، سپر دفاعی برای او می‌سازد که حق نتواند در نفس او نفوذ کند و در قلب او نفوذ کند و او را به مسیر درست و مسیر صحیح بکشاند این یک خطری است که وجود دارد.

آفتی که برای سالک راه خدا وجود دارد این است که سالک قلب خود را فارغ نکند بلکه یک جا بگذارد که خلاصه اگر با مسائل خلاف طبع و خلاف میل مواجه شد بتواند از این طرف و آن طرف فرار کند یک جوری مسائل را به دست بیاورد که عرض می‌کنیم به چه کیفیتی خطر اینجاست این مسئله باعث می‌شود که به متشابه مبتلا بشود نفس او بشود نفس متشابه نه نفس محکم،

نفس محکم آن نفسی است که بر آن وضعیت خود به نحوی استقرار دارد که مطلب باطل را و مطلب حق را می‌گیرد و مطلب حق را در جای خود و باطل را در جای خود قرار می‌دهد بر طبق معیارها و بر طبق اصولی که برای او ترسیم شده، این می‌شود نفس، نفس محکم!

نفس متشابه نفسی است که در ارتباط با مطالب حق، سراغ آن مطالبی می‌رود که می‌تواند با مرام او وفق بدهد. در جلسه‌ی قبل بعضی از مطالب را توضیح دادم ان‌شاءالله در این جلسه به بعضی از مطالب دیگر می‌پردازم. در اختیار دو مسئله بر سر دو راهی به جای پرداختن به محکم، یقین، علم و معرفت، به دنبال مسئله‌ای می‌رود و به دنبال آن جهتی می‌رود که آن جهت هزار و یک احتمال خطا در آن وجود دارد چرا؟ خطر اینجاست چون نفس او به جای اینکه از ابتدا فارغ بشود از ابتدا منحرف و متمایل شکل گرفت، این متمایل شکل گرفتن کجا پدرش را در می‌آورد؟ وقتی که بر سر دو راهی رسید همه‌ی دو راهی‌ها که این‌ها مسائل، مسائل عادی نیست بعضی از این دو راهی‌ها به مرگ و حیات انسان بستگی دارد بعضی از این دو راهی‌ها به سعادت و شقاوت انسان بستگی دارد، بعضی از این دو راهی‌ها به بود و نبودن انسان بستگی دارد بعضی از این دو راهی‌ها به از بین رفتن همه‌ی استعدادات انسان بستگی دارد مسئله مسئله‌ی آسان نیست انسان یک طرف از دو راهی را اختیار می‌کند و بعد از ده سال و ۱۵ سال می‌فهمد عجب! تمام زندگی او از بین رفت و به دنبال چه حرف‌هایی بوده؟ تمام استعدادهای خودش را از دست داد دیگر استعدادی نمانده که به فعلیت برساند دیگر مجالی نمانده آن فرصت‌ها دیگر همه از دست رفت آن مجال‌ها دیگر از دست رفت و به قول مرحوم آقا در

روح مجرد آن خورشید تابناکی که بر همه جا نور افشانی می‌کرد آن خورشید تابناک رفت حالا باید یک چراغ موشی در دست گرفت و در شب تاریک، به دنبال آن این طرف آن طرف گشت و راه را از چاه پیدا کرد مسئله به این کیفیت است.

وقتی که انسان در این دو راهی‌ها به راه خلاف برود دیگر ممکن است این تدارک نشود جبران دیگر برایش محال باشد، همه‌اش مسئله، این طوری نیست که حالا فرض کنیم در قضیه ای انسان شک کند که این را انجام بدهد یا آن طرف را انجام بدهد حالا خیلی هم فرقی نمی‌کند این طرف بهتر آن طرف بهتر است ولی بعضی هایش مسئله‌ی حیات و زندگی است مسئله‌ی مردن و زندگی است خب می‌میرد! خب یک کسی می‌میرد وقتی بمیرد دیگر چطور می‌تواند استعدادات خودش را در این دنیا به تکامل برساند؟ وقتی که مرده وقتی که او را در زیر زمین خاک کردند دیگر چطور می‌تواند آن استعدادی را که برای شکوفا شدن در این دنیا، خدا در او قرار داده است و قرار بوده است که او را در این دنیا به فعلیت برساند و با دست خودش تمام آن زمینه‌های آن استعداد را از بین برده است با از بین رفتن (مردن، مردن) می‌روند دفنش می‌کنند و رویش را سنگ می‌گذارند و یک فاتحه می‌خوانند چرا؟

چون ننشسته بر سر دو راهی فکر کند، به دنبال شایعه‌ها رفته عقل خودش را اینی که اینجاست به کار نینداخته با اهل عقل و منطق و معرفت مشورت نکرده با افرادی که ممکن است بر بعضی از مسائل دیگر اطلاع داشته باشند مطالب را مقایسه و حلاجی نکرده، آمده به جای آن‌ها با افراد کوتاه فکر و احساساتی صحبت کرده به جو و شایعات حاکم بر محیط توجه کرده، ها! آن جو و شایعات هم یک وقتی صعود پیدا می‌کند فردا هم نزول پیدا می‌کند لذا با توجه به این تغییر راه و مسیر از طرف حق و صحیح و عقل و منطق، آمده مسیر دیگری را انتخاب کرده توی مسیر دیگر هم همه چیز وجود دارد همه چیز هست و همه‌ی احتمالات وجود دارد احتمالی که ممکن است دیگر به طور کلی نیست و نابود بشود، این هم هست. احتمالی که ممکن است به از دست رفتن بسیاری از فرصت‌ها منتهی شود، آن هم هست. البته ممکن است که خداوند هم دستش را در این بین بگیرد و در نیمه‌ی راه برگرداند احتمال آن هم هست، بسته به وضعیت خودش و حال خودش

فلذا خطر در اینجاست که این مسئله‌ی تفریق قلب، این مطلب مهمی را که عنوان در پاسخ به فرمایش امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید که من قلبم را فارغ کردم، مسئله، مسئله‌ی آسانی نیست این مسئله‌ی مرگ و زندگی است که انسان در مواجهه‌ی با مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و در مواجهه‌ی با مکتب حق و در مواجهه‌ی با مکتب عقل و منطق در همه‌ی زمینه‌ها چه حالتی به خود بگیرد؟ در همه‌ی زمینه‌ها! حتی ممکن است افراد مدعی متابعت از مکتب اهل بیت باشند ولی در مکتب شیطان حرکت کنند هیچ استبعادی ندارد هیچ استبعادی ندارد ادعاً در مکتب اهل بیت حرکت می‌کند ولی وقتی یک مطلب حق در کنار او قرار داده می‌شود چون

نفسش سفت است و چون راه برای نفوذ بسته است، خود متابعت مکتب اهل بیت برای او سدی می شود که نتواند به اهل بیت علیهم السلام برسد خود ادّعی متابعت از احادیث اهل بیت، این ادعا برای او حجابی می شود که نتواند به مفاهیم و مراد و مغزای کلمات اهل بیت برسد

این افراد خشک مغزی که اینها باب عقل و منطق و عرفان را به روی خود بسته اند و بدون کمترین آگاهی از مسائل معرفت چوب طرد و تکفیر افراد پاک و عالم و راه یافته را بی مهابا می نوازند اینها همانهایی هستند که درست مثل مکتب عامّه که آمدند و به جای امیر المؤمنین علیک السلام که به نص آیهی شریفه و کلام رسول خدا **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ** المائدة، ۶۷ قضیه ای امیر المؤمنین می دانید یعنی چه؟ این آیه یعنی اگر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را در روز غدیر به خلافت و وصایت خودت نصب نکنی انگار اصلاً هیچ رسالت پیغمبری را انجام ندادی بیخود مدت ۲۳ بودی برو پی کارت! خدا دارد پیغمبر را تهدید می کند میگوید تمام زحمات ۲۳ سالهات برای امروزه، یا همین امروز موقع ظهر یا همین امروز روز ۱۸ ذی الحجّه یا الان می آیی و بر فراز منبر جلوی همه، دست این علی بن ابی طالب را می گیری و میگویی همانطوری که شما مرا می بینید ببینید که این علی بعد از من خلیفه است، با همان دو چشمی که دارید می بینید، هان! این طور، با همان دو چشمی که دارید الان من را می بینید که من پیغمبر خدا هستم ۲۳ سال جبرائیل بر من نازل شده و قرآن را برای من آورده و شما به این مسئله یقین دارید اگر یقین ندارید الان دنبال من مکه راه نمی افتادید ۸۰۰۰۰ نفر ۱۰۰۰۰۰ نفر بیایید در مکه و حج انجام بدهید و برگردید! ها! پس معلوم است یقین دارید همان طوری که به رسالت من یقین دارید باید یقین داشته باشید که این علی همین علی، نه هر علی دیگر، این علی که الان دستش را گرفتم، این علی بعد از من خلیفه است و امیر المؤمنین است و مانند من است و وجود باقی من است در میان شما پس از رفع وجود ظاهر، وقتی وجود ظاهر من رفت آن وجود باقی که نفس من است در وجود علی تجلی می کند و همان رسول خداست که به این شکل و به این قیافه و به این حرکات و سکنات در میان شما وجود دارد پیغمبر این طور امیر المؤمنین را در میان مردم معرفی کرد که فرمود: من کنت مولاه فهذا علی مولاه^۱

هر کسی را که منم مولا و دوست، خدا رحمت کند خدا رحمت کند این مولانا، حضرت مولانا رضوان الله علیک رضوان الله علیک رضوان الله علیک که اگر مفخبری ما در شیعه داشته باشیم در صدر اولش مولانا است، در شیعه نه در اسلام! اگر مفخبری داشته باشیم اول این است. چی میگه؟ آن وقت میانند میگویند منظور از مولا دوست است مولا یعنی چی؟ یعنی پسر خاله واقعا حیف حیف چی بگیریم؟ بگذریم! می خواستم

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۴۲۰.

یک چیزی بگویم گفتم که ارزش این حرف‌ها را ندارد! آخه مولانا که حضرت عالی می‌آیم مثنوی را جلویت می‌گذارم اگر یک صفحه خواندی و توانستی معنا کنی من از تو تقلید می‌کنم او بلند می‌شود مولا را دوست معنا می‌کند معنای پسرخاله و پسر عمه؟ آخه اینقدر آدم باید متوجه نباشد که چی دارد می‌گوید؟ این است؟ خب با این حرف‌ها شما نمی‌توانید ارزش و موقعیت الهی و ربانی یک همچنین شخص بزگوار را پایین بیاورید! خودتان می‌آیید پایین، مردم به شما می‌خندند جان من! به افکارتان می‌خندند! آخه انسان باید متوجه باشد. او بلند می‌شود می‌آید و می‌گوید که پیغمبر جلوی ۸۰۰۰۰ نفر آمد گفتش که علی را باید پسر خالتون بدوینید؟ دوست؟ پسرخاله؟ پسر عمه؟ همسایه؟ همسایه؟ هان؟ آن مولانا میاید این را بگوید؟ دو تا شعر بعدیش را نگاه نکردی؟ آن عینکت را بگذار آن شعرهای بعدی را هم ببین! کیست مولا آن که آزادت کند، این معنای دوست است؟ این معنای دوست است واقعاً؟

کیست مولا آن که آزادت کند *** بند رقیّت ز پایت بگسلد^۱

تو را از رقیّت شیطان به رقیّت خدا در بیاورد این معنا معنای مولاست "زان سبب پیغمبر به اجتهاد" یعنی با اجتهاد نه از روی خیال و توهم مثل شماها! نه! از روی اجتهاد و فهم

زان سبب پیغمبر با اجتهاد *** نام خود را و علی مولا نهاد^۲

مولا یعنی دوست؟ یعنی دختر عمه؟ پسر عمه؟ این دوستی‌هایی که هست، هان؟ این است معنایش؟ مسخره نیست این حرف‌ها؟ آن وقت این جناب حضرت مولانا می‌گوید که آی مردم دنبال علی بروید آن علی کیه؟ آن علی که با پیغمبر یکی است. پیغمبر فرمود: همان طوری که من رسول هستم علی جای من است، جای من است نه یک قدم جلوتر نه یک قدم عقب تر، من رسول خدا رفتم علی آمد به جای من، همان رسول خداست منتها دیگر بر او وحی نمی‌شود وحی نمی‌شود، نشود، امیرالمؤمنین نیاز به وحی ندارد هزار جبرئیل توی گوشه‌ی چپ جیبش است! برای چی به ایشان وحی بشود؟ جبرئیل دیگر کیه؟ هزار جبرئیل باید بیاید در مکتب امیرالمؤمنین تازه معرفت بیاموزد آن معرفتی را که جبرئیل در موقعیت خود و در مقام خود، نسبت به ذات ربوبی و اسماء و صفات ربوبی دارد آن معرفت به واسطه‌ی علی مرتضی است و آلا جبرئیل با یک سنگ فرق نمی‌کند هیچ تفاوتی ندارد آن وقت امیرالمؤمنین نیاز به وحی دارد؟ وحی چی است؟

امیرالمؤمنین منشأ ملاک احکام است نه مطّلع، که این را اهل فن می‌دانند، منشأ و مبعث و عین ملاکات

^۱ مثنوی معنوی، دفتر ششم، بخش ۱۲۹:

کیست مولا آنکه آزادت کند *** بند رقیّت ز پایت بر کند

^۲ مثنوی معنوی، دفتر ششم، بخش ۱۲۹:

زین سبب پیغامبر با اجتهاد *** نام خود وان علی مولا نهاد

احکام است **علی مع الحق و الحق مع علی**^۱ این شخص، پیغمبر می گوید این کیست؟ این علی است، علی به جای من است باید دنبال کی برویم؟ باید دنبال این علی را بگیریم. این می شود چی؟ این می شود محکم.

آنوقت خدا می فرماید **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ**، باید ابلاغ کنی آنچه را که به تو گفتیم فان لم تفعل اگر انجام ندادی چی میشود قضیه؟ خیال نکن مسئله‌ی امیرالمؤمنین یک مسئله‌ی ساده است، ای پیغمبر ما، همان نظری که به رسالت تو داشتیم و تو را به رسالت مبعوث کردیم با همان نگاه به ولایت و امارت علی بن ابی طالب داریم نگاه می کنیم هیچ تفاوتی ندارد رسالت تو تمام شد عمارت امیرالمؤمنین به جایش آمد لذا به غیر از علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین گفتن حرام است حتی به ائمه، به امام زمان علیک السلام هم امیرالمؤمنین نمی شود گفت، به امام زمان حضرت حجّت بن الحسن المهدی اروحنا لترات مقدّمه الفدا، امام هست امام زمان هست ولی عالم وجود هست رابطه‌ی بین ذات پروردگار و تمام عوالم وجود از مجرد و غیر مجرد هست نفس قدسی او مفیض فیض از اسماء کلیه الهیه نسبت به قوالب جزئی، همه‌ی این‌ها هست ولی امیرالمؤمنین نیست امیرالمؤمنین فقط کی بود؟ نه پدرش امام حسن عسگری نه امام هادی نه امام جواد نه امام رضا نه موسی بن جعفر نه امام صادق نه امام باقر امام سجاد امام حسین امام حسن هیچ کدام امیرالمؤمنین نبودند. فقط کی امیرالمؤمنین بود؟ علی بن ابی طالب است این هم از آن مسلمات شیعه است که بله! اگر انجام ندهیم تو اصلاً رسالت را انجام ندادی این می شود معنا معنای محکم یعنی انسان در مقابله‌ی با حق خالی باشد کاملاً نفسش خالی باشد

یک روایت خیلی عجیبی مرحوم آقا می خوانند این روایت را همه‌ی رفقا حفظ کنند و بسیار روایت، روایت مهمی است ابن فهد حلّی این روایت را از حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها نقل میکنند که آن حضرت فرمودند **من اصعد الى الله خالص عباده اهبط الله عزوجل اليك افضل مصلحته**^۲ کسی که خالص عبادت خودش را به پروردگار تقدیم کند یعنی عبادت خودش را خالصانه نه عبادت نفسانی، عبادت به معنای عبودیت است نه به معنای نماز خواندن نماز خواندن یکی از فروع عبادت است همانطوری که اگر یادتان باشد خدمت رفقا قبلاً عرض کردم معنای عبادت یعنی جنبه‌ی عبودیت، کسب می شود عبادت، حرکت می شود عبادت، خوابیدن می شود عبادت، صحبت کردن با افراد می شود عبادت، به زن و بچه رسیدن می شود عبادت، به مسائل اجتماعی عمل کردن و به مسائل اجتماعی پرداختن می شود عبادت، پرداختن به مسائل شخصی می شود عبادت، بلند شدن برای نماز شب می شود عبادت، تمام این‌ها می شود؟ چی عبادت، کسی که در عبادت

^۱ کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۲۰؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۶۲.

^۲ عدة الداعی و نجاح الساعی، ص ۲۳۳.

خودش آن خالص را از خداوند تقاضا کند نیت خالص را، خلوص را به پیشگاه پروردگار تقدیم کند خداوند هم بهترین مصلحت برای آن موقع او را، برای او نازل می‌کند

الآن در روز جمعه برای او چه مصلحت است؟ فردا چه مصلحت است؟ امشب چه مصلحتی وجود دارد؟ صحبت کردن با این فرد برای او مصلحت دارد یا ندارد؟ اگر نداشته باشد یک مانعی پیش می‌آورد شخص منصرف می‌شود به جای اینکه از این خیابان برود از آن خیابان می‌رود این نباید به این برسد، از آن طرف، باید این با یک رفیقی الان هم صحبت بشود یک دفعه به ذهن آن میاید از این راه بروم، یک دفعه میاید از این راه می‌رود از این کوچه، یک دفعه دید رسید به آقای فلان! سلام علیکم! مصلحت بوده که این انجام شود. آن رفیقی که به دردش نمی‌خورده و برای او از این به بعد مضر است، تا به حال رفیق بوده ولی از این به بعد مضر است، به واسطه‌ی یک قضیه‌ی عادی، میاید یک دفعه می‌بینی رفت ا رفت، واسه چی رفت؟ این مصلحتش بوده، یکی دیگر بردش، یکی دیگر بردش، ناراحت نباش، حالا خوب شد که خودش رفت تو دیگر ترکش نکردی به حساب خودش. از آن طرف یک رفیقی باید الان بیاید و باب رفاقت را با او باز کند و با او همنشین شود در یک جریانی یک مجلسی رفته یک مجلس روضه ای شرکت کرده در یک مسجدی رفته، یک جایی یک مرتبه با یک شخصی برخورد می‌کند عجب! این چقدر آدم خوبی است، این چقدر حرف‌های خوبی! این چقدر مسئله‌ی خوبی! این چقدر برای او مفید است. خدا از آنجا برای او انجام می‌دهد، در مسائل زندگی در مسائل معاشرتی در تمام مسائل، آنی که برای او الان مصلحت است خدا او را برای او می‌آورد چرا؟ چون او خود را تهذیب کرده

لذا مرحوم آقا همیشه می‌فرمودند رفقا این را بدانید می‌فرمودند که انسان نباید برای خودش در ارتباط با خدا وقت بگذارد، بگوید مثلا غروب نیتم را خالص می‌کنم شب موقعی که برای نماز بلند شدم حواسم را جمع می‌کنم، صبح وقتی که بین طلوعین است مواظب خودم هستم بعضی‌ها هستند دیدید؟ وقتی که می‌خواهند بروند مسافرت می‌آیند پیش آدم، می‌گویند آقا چه کار کنیم آنجا که بتوانیم بهتر زیارت را درک کنیم؟ چه کاری انجام بدهیم که بهتر زیارت امام حسین علیک‌السلام و امیرالمؤمنین را درک کنیم؟ حالمان در آنجا چگونه باشد؟ می‌گویم آقا جان همان حالی که این جا داری همان حال را هم آنجا داشته باشید. چه فرق می‌کند؟ امیرالمؤمنین که فرقی نمی‌کند امیرالمؤمنین که تو نجف نیست امیرالمؤمنین تمام عالم وجود را گرفته، یک بدنش فقط در نجف است امام حسین که در کربلا نیست، قضیه‌ای بوده ۱۴۰۰ سال پیش اتفاق افتاد توی کربلا زدند و اهل بیت پیغمبر را تیکه تیکه کردند همه را از بین بردند امام حسین روحش تمام عالم وجود را گرفته چرا ما به دنبال این هستیم که حالمان را آنجا، مراقبه‌مان را آنجا عوض کنیم؟ این دیگر این می‌شود دوگانگی، این که زیاد توجه نمی‌شود ولی همین که سوار اتوبوس می‌شویم می‌خواهیم برویم کربلا، اخم‌ها را می‌کنیم تو

هم و نه با کسی حرف بزیم و نه با کسی صحبت بکنیم یک تسبیح در بیاریم دستمان بگیریم و هی شروع کنیم ... نه بابا! این حرفها نیست این کارها را ندارد همه‌اش یکی است این جا که نشستی باید فرض کنی سیدالشهدا در کنارت است از این جا که بیرون می‌روی باید فرض کنی سیدالشهدا در کنارت است.

رفقا به من این مطلب را تذکر دادند که این مطلب را خدمت رفقا متذکر شوم. نگذارید آن حال روحی و معنوی و مطالبی که در این مجالس‌ها پیدا می‌کنید به واسطه‌ی خارج شدن از منزل و شوخی کردن‌های در وسیله نقلیه، و با هم بودن از دست بدهید، نه! سعی کنید نمی‌خواهم بگویم مثل مربای آلو همان طور فرض کنید، نه ولی همان طوری شوخی کردن و فرض کنید که سر به سر گذاشتن و همین که از اینجا آمدید بیرون دیگر بنزین و گازوئیل و نمی‌دانم از این کوفت و از این چیزها فرض بکنید که مطرح کردن و مسائل خارجی و اجتماعی و این‌ها را گفتن، این‌ها چی کار می‌کند؟ اینها حالتان را از بین می‌برد، می‌خواهید بسم‌الله امتحان کنید انشاءالله امتحان نکنید نه، نه امتحان نکنید چون مطلب مسلم است آدم به مطلب مشکوک امتحان می‌کند ولی مسلم نیاز ندارد بارها مرحوم آقا می‌فرمودند در جلساتی که آن جلسات، جلسات ذکر است پس از جلسه حال خود را حفظ کنید صحبت نکنید شوخی نکنید وقتی که در آن شب وارد می‌شوید با اهل منزل کمتر صحبت کنید، بگذارید آن حال در شما باقی بماند نه این که وارد بشوید یک دفعه خب حالا که شماها که نیستید این طور پیچ رادیو را باز پاک کنید و نمی‌دانم آنجا زلزله آمد آنجا باد اومد آنجا طوفان آمد آنجا به سرشون آمد آنجا از زیرشان رفت این مسائل مسائلی است که حال و هوای انسان را به طور کلی چکار می‌کند؟ به طور کلی تغییر می‌دهد انگار که انسان نرفته، بعد می‌شود عادت، بعد این حرکت و رفتن و آمدن‌ها می‌شود عادت و من خودم در زمان مرحوم آقا شاهد بودم که ایشان عصبانی می‌شدند و ناراحت می‌شدند وقتی که می‌دیدند بین نماز مغرب و عشاء رفقا دارند در آن صف‌های پشت سر، با هم حرف می‌زنند یک دفعه سرشان را برگردانند گفتند چند مرتبه ما باید بگوییم چند مرتبه بگوییم که آرام باشید؟ این ضرر را خودتان می‌کنید! خودتان این ضرر را می‌کنید!

وقتی که رفقا از این جا می‌روند باید به مطالبی که در این جا مطرح شده فکر کنند، این مسائلی که در اینجا مطرح می‌شود مسائلی است که از بزرگان شنیده شده است و فقط ما یک جنبه‌ی وساطت داریم ما یک واسطه، همین، انشاءالله از خودمان اضافه نکنیم خیلی هنر کنیم از خودمان اضافه نکنیم همان مطالبی را که شنیدیم همان را به گوش‌های واعیه، اذن واعیه، قلوب مستعده و قابله و افرادی که این‌ها را به کار می‌بندند نه این که صرفاً شرکت کنند و یک اسم و عنوانی را برای خود قرار بدهند، نه! می‌آیند که مطلب را بگیرند و ببرند و در این هفته و یک هفته و دو هفته که هست به کار ببندند می‌آییم اینجا برای رفقا و دوستان این مطالب را عرض می‌کنیم پس بنابراین اگر می‌خواهیم که این مطالب بماند، در سینه بماند و اثر خودش را بگذارد باید بعد

از این هم مراقب باشیم و نسبت به این قضیه متوجه باشیم

حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها می فرماید کسی که نیت خودش را خالص کند، در هر مسئله‌ای، در هر قضیه‌ای، خدایا اگر این رفیقی که الان برای من قرار دادی به صلاح است خودت این را استمرار ببخش اگر به صلاح نیست خودت این را بردار، این وضعیتی که برای زندگی من پیش آوردی این وضعیتی که برای شغل من پیش آوردی این وضعیتی که برای ارتباط من با افراد پیش آوردی اگر به صلاح من است ...، این حالت به صلاح بودن را، مرحوم آقا می فرمودند همیشه داشته باشید. نه این که فقط زیارت امام رضا می رویم آنجا خلاصه مواظب باشیم و مراقب باشیم و ...، خب امام رضا است دیگر، کاریش نمیشود کرد، امام رضا است، چهارچشمی حضرت مواظبان است دست از پا خطا کنیم، خلاصه با غضب و با سخط آن حضرت مواجه می شویم یا فرض کنیم که زیارت عتبات می رویم یا فرض کنیم که به زیارت بیت الله و اعیان مقدسه و اینها میرویم

الان یادم آمد یک روز از مرحوم آقا پرسیدم سنم حدود ۱۸، ۱۹ سال بود گفتم که بین نماز واجب و بین نماز مستحب، آقا جان چه فرقی است؟ چه حالتی در نماز واجب باید داشت؟ ایشان فرمودند بین نماز واجب و مستحب فرقی نیست هر دو به سمت خدا روی آوردن است، ببینید! این را میگویند یک عارف، هیچ فرقی بین نماز واجب با مستحب نیست الا این که نماز واجب الزامی است و شرایط خاص خودش را دارد فرض کنید اینکه باید رو به قبله باشد، چه باشد و در آن شرایط و اینها. در نماز مستحب هم همین است ولی در بعضی موارد یک تساهلاتی در نماز مستحب قائل شدند، ولی از نقطه‌ی نظر حضور ذهن و از نقطه‌ی نظر توجه، مبادا یک وقتی خیال کنید که نماز مستحب کمتر است حالا فرض کنیم در نماز واجب چشمها را ببندیم همچین که می خواهد این حدقه تو مغزمان برود، از آن طرف دربیاید و الفاظ را یک جور می کنیم که جبرئیل که می خواهد بنویسد یک وقتی اشتباه ننویسد توی پرونده و به لفظ دیگر بنویسد. مواظبیم از تو حلقمان این لفظ کاملاً خوب در بیاید اینها را کاملاً رعایت کنیم نمی دانم چشممان را ببندیم و فلان. ولی در نماز نافله که می شود این طرف را نگاه کنیم آن طرف را نگاه کنیم مثلاً به آن هم با دست میگوییم برو. غلط است. هر دو یکی است هیچ فرقی از دیدگاه عارف بین نماز واجب و نماز مستحب نیست، هر دو توجه به خداست منتها آن واجب و الزامی است خب این غیر الزامی است این نفل است و او فرض است آن وجوب است و آن مستحب است فقط در همین است فقط الزام است اصل مسئله یکی است.

لذا حالاتی را که ما در بزرگان هنگام نماز واجب و هنگام نماز مستحب می دیدیم یکی بود هیچ فرقی نداشت هر دو یکی بود هیچ فرقی بین مستحبشان و بین واجبشان نبود هیچ تفاوتی نداشت مرحوم آقا می فرمودند در طول شبانه روز همیشه این حالت حضور باید احساس شود نه فقط وقتی که به زیارت امام رضا

علیه‌السلام می‌رویم اگر بخواهید در آنجا رعایت بکنید یعنی چی؟ یعنی ما امام رضا را فقط در مشهد قرار دادیم و در آنجا حبسش کردیم و درون یک صندوق گذاشتیم! هان؟ درون یک صندوق گذاشتیم و حالا آمدیم داریم این امام رضا علیک‌السلام را زیارت می‌کنیم! این چیست؟ این شرک است! امام رضا علیک‌السلام در مشهد نیست امام رضا علیک‌السلام در کل عالم وجود است امام رضا در همین جاست همین الان که من دارم صحبت می‌کنم امام رضا علیک‌السلام در این جا ست! نیست؟ وقتی اسم حضرت میاید حال همه تغییر نمی‌کند؟ این تغییر حال یعنی حضور دارد، در تمام عوالم وجود دارد در تمام عرصات حضور دارد در دنیا حضور دارد چشم ما نمی‌بیند در مرگ حضور دارد در قیامت حضور دارد در بهشت حضور دارد در همه‌ی این‌ها حضور دارد منتها خب از باب اظهار محبت و اظهار ارادت و اظهار عبودیت نسبت به ولی نعمت‌های خودمان خب باید زیارت امام رضا علیک‌السلام هم برویم باید برویم و تأکید شده از ناحیه‌ی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم تأکید شده کسی که به زیارت پاره‌ی تن من علی بن موسی الرضا^۱، طوس برود و ...، آن روایت معروف کسی که او را زیارت کند خداود ثواب یک حج عمره می‌دهد و هی آن شخص تعجب کرد ثواب یک حج حضرت فرمودند دو حج بعد فرمودند ثواب هزار حج و هزار عمره‌ی مقبوله می‌دهد

این‌ها گزاف نیست این‌ها همه واقعیت دارد بر حسب مراتب معرفتی که افراد دارند به همان مقدار امام رضا به آنها نصیب می‌دهد، به همان میزان. ولی امام رضا علیک‌السلام همه جاست همان حالتی که در مشهد هنگام زیارت است همان حالت در وقتی که اسم آن حضرت میاید باید وجود داشته باشد همان حالت تواضع و همان حالت کرنش و همان حالت اتصال. مشهد که می‌رویم مگر حالت اتصال احساس نمی‌کنیم؟ آن حالت اتصال خدای نکرده اتصال ظاهر نباشد چشمان به گنبد بیفتد بگوییم خب حالا یک ارتباطی هست، در اینجا هم باید یک همچنین حالتی باشد. ولایت که مکان بر نمی‌دارد ولایت که زمان بر نمی‌دارد ولایت که نقطه خاصی بر نمی‌دارد این همان کلامی است که اولیای الهی فرمودند که انسان در همه‌ی احوال باید حضور را احساس کند

کلام و فرمایش صدیقه‌ی کبری همین است، همین است، این عبارت اخیری همین است **من اصعد الی الله خالص عبادته اهبط الله عزوجل الیک افضل مصلحته** آن مصلحتی که برای اوست خدا برای او تقدیر می‌کند می‌آورد و نمی‌داند از کجا آمد حتی مرض برای او پیدا می‌شود، مصلحتش است که مریض شود ممکن است حتی پایش بشکند این مصلحت است که الان پایش بشکند نه این که سالم باشد
خدا رحمت کند مرحوم آیت الله گلپایگانی، خیلی ایشان آدم خوبی بود خیلی آدم خوب باصفایی بود،

^۱ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۰۸.

در یک سفر زیارتی که ایشان مشرف شده بودند به عتبه بوسی علی بن موسی الرضا، به اتفاق مرحوم آقا یک روز عصر رفتیم برای دیدن ایشان چند نفر از آقایان هم آمده بودند، ایشان بعضی از مطالب خاص خودشان را به مرحوم آقا می گفتند به کس دیگر نمی گفتند این را من از ایشان مشاهده کردم. در یک ملاقات خصوصی که بین من و ایشان بود ایشان به ما گفتند که به حضرت والد با این عبارت سلام ما را برسانید خدا رحمتشان کند و به ایشان عرض کنید که

مگر صاحب دلی از روی رحمت *** کند در حق درویشان دعایی

این مطلب آیت الله گلپایگانی بود وقتی رفتیم به مشهد و به مرحوم آقا گفتیم ایشان خندیدند و خیلی اظهار ترحم کردند. عرض کنم که در آن مجلس که ما رفتیم مرحوم آیت الله گلپایگانی دو سه تا قضیه گفتند یکی از آنها این بود گفتند که من در یک قضیه ای، در یک جریانی، تحت فشار بودم البته مطلب را هم بیشتر باز نکردند فقط همین، در همین حد فرمودند من در یک جریانی در تحت فشار بودم و خودم مایل برای اقدام و دخالت در آن قضیه نبودم و لکن خب همینطور متفکر بودم و متأمل بودم که این مطلب و این بار چه موقع برداشته می شود از روی دوش من و چه موقع این فشار کاسته و کم می شود و مرتفع می شود تا این که من آمدم در یک خواستم از یک اتاق به اتاق دیگر بروم آن وقت از پله این پای من سر خورد و خوردم زمین و پایم شکست ظاهراً اشاره کردند به ساق پایشان و همین طور ما در منزل افتادیم هفته ها در منزل افتادیم و در ذهن هم متحیر بودم که این قضیه چه مصلحتی داشته و برای چی این مطلب پیدا شده؟ تا این که قرآن را برداشتم و با قرآن تفال زدم این آیه آمد **أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا الْكَهْفَ**، ۷۹

حضرت خضر که با حضرت موسی سوار کشتی می شود خضر شروع کرد کوبیدن و یک قسمتی از آن کشتی را داغون کرد و حضرت موسی صدایش درآمد که ای بابا چکار داری می کنی؟ گفت حالا کارت نباشد بعداً همه را یک جا با شما تصفیه می کنیم آن آخر سر که باید از هم جداشویم حالا بعد برویم. بعد در آنجا حضرت خضر گفت که این سفینه مال مساکین است و در این جا حاکم جائر و ظالمی است که غضباً این اموال و این ها را از مردم می گیرد و من خواستم این را معیوب کنم تا این که این بلا را از آنها بگردانم بعد ایشان می گفتند به من الهام شد این شکستگی پا که من پیدا کردم به خاطر این است که این بلیه از سر من برداشته شود البته نگفتند ایشان که مسئله چی بوده همین طور به اجمال مطلب را گذراند همان طوری که یک همچنین مطالبی هم برای انسان پیدا می شود و انسان ظاهر امر را تألم خیال می کند و ناراحتی خیال می کند در حالی که مطلب به این کیفیت نیست مسئله به نحو دیگر است

این مطلب مطلبی است که انسان باید رویش خیلی دقت کند که چطور وقتی که وجود خودش را و قلب خودش را می خواهد در آن مسیر و صراطی قرار بدهد که رضای الهی باشد در آن موقعیت قلب او می شود

قلب محکم!

محکم یعنی قلبی که دارای استحکام است در آن موقعیت خودش ثابت است لغزش ندارد لغزش ندارد محکم مانند یک سنگ که روی زمین استقرار پیدا می کند در همان جا هم می ایستد اگر رقیقش آمد چیزی به او گفت تکان نمی خورد وقتی یک سنگ چند تنی را شما بگذارید کی می تواند تکان دهد؟ کدام بادی می تواند این سنگ را جابجا کند

بعضی از این سنگ ها خیلی دارای وزن است خیلی دارای وزن است سنگ هایی که می آوردند در این عمارت ها، در این کاخ ها قرار می دادند، من یک وقت در یک جایی بودم روی بعضی از این ها نوشته شده بود ۶۰۰ تن، یک سنگ ۶۰۰ تن وزنش بوده و در یک مکعبی بود و این ها، خوب حالا فرض کنیم یک سنگی در این جا بیایند قرار بدهند کسی می تواند حرکتش بدهد؟ یک نفر بیاید این را یک چیزی در گوشش بگوید این سنگ را بفرستد دو متر آن طرف تر؟ نه! اگر جامعه در یک جریانی قرار بگیرد و بخواهد بر یک طرف برود آیا این می تواند تکان بخورد؟ نه! چرا؟ چون قلبش محکم است حرف به یک نحو زده می شود اما قلب او به سمت دیگر می رود، سر جایش می ایستد شایعات می آید، این طور می خواهد بشود، ایستاده محکم! هر چی می خواهد بیاید، ۱۰ برابرش هم بیاید، فایده ندارد. چی میشه؟ قلبش محکم است. خودش را به خدا بسپارد خودش را به خدا بسپارد خدا هم در قلب او قرار می دهد

مرحوم آقا می فرماید: بعضی از افرادی که با ما برخورد داشتند در همان زمان سابق در همان نظام سابق بعضی از این ها افرادی بودند که ما را در موقعیت خاص خودشان ارزیابی می کردند قلبشان را برای ما تفریح نکرده بودند ما هم به همان مقدار با آن ها راه می آمدیم، به همان مقدار، بعد که یک جریاناتی اتفاق افتاد و قلب آن ها در تمایل به آن ها متمایل شد دیگر دیدیم فایده ای ندارد خوب نتیجه چه می شود؟ نتیجه همان می شود که همه ی ما متوجه شدیم

این مسئله، مسئله ی اساسی است که چطور انسان باید این مطلب را در وجود خودش پیاده کند امروز قصد داشتم که راجع به مسئله ی محکم و متشابه صحبت کنم همان طوری که به رفقا وعده داده بودیم ولیکن تبعاً مطالب دیگری که خوب پیش آمد ما را یک قدری با آنچه را که مد نظر داشتیم فاصله انداخت انشاء الله این تهمه ی بحث طبق وعده های گذشته همه برای انشاء الله مجلس بعد.

امیدواریم که خداوند متعال همه ی ما را در راه عبودیت خودش ثابت بدارد و نیات ما را برای رسیدن به مقام قرب خودش خالص بگرداند و سایه ی مبارک حضرت ولی عصر ارواحنا لتراب مقدمه الفدا بر سر همه ی ما مستدام بدارد در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتش ما را محروم نفرماید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد